

الاهیات تطبیقی: تلاشی برای توسعه فهم متون مقدس

مهراب صادق‌نیا*

چکیده

ما نمی‌توانیم چون گذشته به دیگری دینی بی‌توجه باشیم. آشنایی ما با سنت‌های دینی دیگر زمینه‌های تازه‌ای برای گفت‌وگو، تطبیق، و نیز تجدید زمینه‌های فهم دینی خودمان فراهم آورده است. الاهیات تطبیقی در دنیای ما موضوع جذابی است؛ اما برای آنان که رغبت دارند در سنت دینی خود متعهدانه زیست کنند تطبیق ممکن است دله‌ره‌آور باشد. به همین دلیل رویه‌هایی از مطالعات تطبیقی که بی‌تعلقی به دین و سنت دینی را به هنگام مطالعه توصیه می‌کنند، گذشته از شدنی یا ناشدنی بودن، ممکن است برای فهم سنتی از دین معضل به شمار بیایند. این مقاله کوشیده است رویه‌ای تازه از الاهیات تطبیقی معرفی کند که خصلت ایمانی و الهیاتی بیشتری دارد و آگاهی از سنت‌های دینی دیگر را زمینه نوفهمی سنت دینی خود معرفی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: الاهیات تطبیقی، فرانسیس کلونی، دین‌شناسی تطبیقی.

مقدمه

تنوع دینی در جهان ما به شکلی فزاینده در حال اثرگذاری است. تقریباً هیچ قلمرویی از زندگی ما نیست که از این کیفیت تأثیر نپذیرفته باشد. ما نمی‌توانیم چون پیش‌ترها در سکوت و بی‌توجهی به دیگری دینی (religious other) از سنت دینی خود سخن بگوییم. شاید همین وضعیت است که سبب شده است امروزه مفهوم «الاهیات یا دین‌پژوهی تطبیقی» ادبیات ما را پر کرده باشد. دامنه‌های نوظهوری چون «تفسیر تطبیقی»، «خداشناسی تطبیقی»، «اخلاق تطبیقی»، «تاریخ تطبیقی»، «دین‌شناسی تطبیقی» و تعبیری از این دست، بیش از هر چیز، نشانه اثرگذاری تنوع دینی در شیوه‌های مطالعه دین و پیدایش روش تحقیقی به نسبت جدید در ادبیات علم ما است. انبوه مقاله‌ها، پایان‌نامه و کتاب‌هایی که در این یکی دو دهه، با پسوند «تطبیقی» نوشته شده‌اند از اشتیاق فراوان دانشجویان و دین‌پژوهان به این‌گونه مطالعه خبر می‌دهد.

تنوع دینی ممکن است برای کسانی که با آن روبه‌رو شده و آن را در تجربه زیسته خود یافته‌اند پدیده جذابی باشد؛ ولی برای کسانی که از آن صرفاً به مثابه روشی گيرا در پژوهش و مطالعه بهره می‌برند، اما خودشان همچنان رغبت دارند در سنت دینی خود متعهدانه دین‌ورزی کنند، وضعیتی پریشان‌کننده است. به همین دلیل بیشتر کسانی که به الاهیات تطبیقی روی می‌آورند، عملاً نتوانسته‌اند اصول اولیه و مبانی نظری این روش را پاس بدارند. آنان همواره کوشیده‌اند از سنت دینی دیگری چیزی را ببینند و فهم کنند که دوست دارند ببینند و نه چیزی را که هست یا صاحبان آن سنت می‌گویند. به همین دلیل الاهیات تطبیقی، به رغم فراوانی و دامن‌گیری‌اش، هنوز هم ابهام‌های روش‌شناختی و البته برای کسانی که می‌خواهند در هر وضعیتی پاسدار ایمان خود باشند، دلهره‌های بسیار به همراه دارد. در حالی که دین همواره با مفاهیمی چون «تعهد»، «التزام» و «دلبستگی عمیق» همراه است و فرد دیندار همواره سنت دینی خود را در مواجهه با دیگر سنت‌های دینی، برتر می‌داند (Arweck & Stringer, 2002: 23). کلام تطبیقی در دل خود نوعی از تساهل و گفت‌وگو را دنبال می‌کند (تریسی، ۱۳۷۴: ۲۷۱-۲۹۲). در مقاله پیش رو، می‌کوشم ضمن ارزیابی دو گونه از روش‌های مطالعات تطبیقی، روشی را معرفی کنم که هم وجهی از مطالعه بینادینی باشد، و هم برای کسانی که می‌خواهند التزام دینی خود را جدی بگیرند و از سنت دینی خود دفاع کنند،

دلهره‌آفرین نباشد، بلکه به آنها این امکان را بدهد که از رهگذر مطالعه تطبیقی به تعمیق سنت دینی خود و تأکید بر آن پردازند. این روش به پژوهشگران این امکان را می‌دهد که ضمن وفاداری به سنت دینی خود، سنت‌های دینی دیگر را بررسی کنند.

چیستی الاهیات تطبیقی

الاهیات تطبیقی (comparative study) به رغم کششی که برای پژوهشگران دارد، ماهیت روشنی ندارد. بیشتر کسانی که از این روش استقبال می‌کنند کمتر آن را می‌شناسند و از اصول زیربنایش آگاهی دارند. مفهوم «تطبیق» در این اصطلاح مؤلفه‌ای کلیدی است که بسته به معنا و الزامات آن مطالعه تطبیقی می‌تواند صورت‌های مختلفی بیابد. در مطالعاتی که به زبان فارسی انجام شده است، «تطبیق» معمولاً معادلی برای comparison است و «مطالعه تطبیقی» را ترجمه comparative study می‌دانند. در زبان عربی نیز، معمولاً کلماتی چون «مقارن» یا «موازن» را به جای «تطبیق» می‌گذارند (المشني، ۱۴۲۷: ۱۴۷). ساده‌ترین معنا برای «تطبیق» می‌تواند مقایسه باشد. بر این اساس، «مطالعه تطبیقی» می‌تواند به «مطالعه مقایسه‌ای» برگردان شود. نه از آن جهت که این دو اصطلاح به یک معنا اشاره دارند، بلکه از آن سبب که «تطبیق» را به هر معنایی که بگیریم، مقایسه، عنصری محوری در آن است و از قضا از همین سبب است که «مطالعه تطبیقی» را می‌توان مناسب‌ترین شیوه برای بررسی واقعیت و از جمله شناخت سنت‌های دینی دانست.

با این حال، وقتی به «الاهیات تطبیقی» می‌رسیم کار قدری دشوارتر می‌شود. بررسی تاریخی این اصطلاح از کاربردهای متنوع آن خبر می‌دهد. این اصطلاح برای مدتی به معنای بخشی از علم دین یا دین تطبیقی (comparative religion) به کار برده می‌شد، که بر اساس آن پژوهشگر مدعی بود بر مبنای فراغت ارزشی و بی‌طرفی دینی، بدون آنکه نگاه بالادستی به سنتی داشته باشد صرفاً به دنبال شباهت‌ها و تفاوت‌های سنت‌های مختلف مذهبی باشد. از باب نمونه می‌توان به کتاب یهودیت، مسیحیت، و اسلام اشاره کرد. در این کتاب، نویسنده روش خود را این‌گونه معرفی می‌کند:

تلاش من در این کتاب مطرح کردن انواعی از قضایا بوده است که این سه گروه بسیار مرتبط با هم، غالباً درباره آن می‌اندیشیده‌اند؛ مسائلی که بیش از هر چیز

مورد علاقه آنان بوده است و به‌ویژه موضوعاتی که راه‌گشای مقایسه آن سه دین با یکدیگر باشد (پیترز، ۱۳۸۴: ۱۶).

گاهی نیز این اصطلاح در معنای چیزی است که ماکس مولر در کتاب *درآمدی بر علم دین* آورده است. مولر این «اصطلاح را در اشاره به بخشی از «علم دین» که صورت تاریخی دین را در تقابل با «الاهیات نظری» - که شرایط فلسفی امکان پدیدآمدن دین را بررسی می‌کند- به کار می‌برد» (تریسی، ۱۳۷۴: ۲۷۱-۲۹۲). در معنایی دیگر، الاهیات تطبیقی به تاریخ آموزه‌های دینی در سنت‌های مختلف و برهم‌کنش احتمالی آنها اشاره دارد. از باب نمونه می‌توان از کتاب *خدا/یان و آدمیان* اثر هنری بمفورد پارکز یاد کرد. این کتاب، آموزه خدا در دوره‌های مختلف را تا مسیحیت پی گرفته است. از میان نوشته‌های ولفسن نیز این دو کتاب می‌توانند در این طبقه قرار گیرند: کتاب *فلسفه علم کلام* که در آن، تأثیر سنت‌های کلامی یهودی و مسیحی و اسلامی بر همدیگر بررسی شده است؛ و نیز کتاب *بازتاب‌های کلام اسلامی در فلسفه یهودی*، که در آن به تأثیر کلام اسلامی (معتزلی) بر سنت کلام یهودی پرداخته شده است.

برای محققان معاصر، اختلافات تاریخی در کاربرد «الاهیات تطبیقی»، بیشتر به مثابه بخشی از مبانی نظری یا ادبیات علم می‌تواند مهم باشد و نه بیشتر. اما مستند به مطالعات امروز، می‌توان «الاهیات تطبیقی» را، بدون آنکه ادعای حصر داشت، در سه نمونه فراگیر صورت‌بندی کرد. نخست، تلاش برای فهم سنت‌های مختلف دینی از طریق همان رویه‌های از پیش تجربه‌شده مطابقه، موازنه، و مقایسه. در این نوع از مطالعه تطبیقی دو یا چند سنت دینی به منظور دستیابی به حداکثر شباهت‌ها با هم مقایسه می‌شوند و بعضاً از این طریق، سنتی نقد یا تقویت می‌شود. دوم، بررسی تاریخی چند سنت الاهیاتی از حیث ربط و پیوندهایی که با هم دارند و داد و ستدهایی که در طول تاریخ داشته‌اند. به این معنا که محقق می‌کوشد نشان دهد معرفتی دینی چگونه و از چه طریقی وارد سنت دینی دیگر شده و خود را بازسازی کرده است. اما سوم، که معرفی آن می‌تواند دغدغه اصلی من در این مقاله باشد، عبارت است از گونه‌ای از الاهیات که می‌کوشد مدافعه‌جویانه و متعهدانه «بر بازنمایی سنت دینی خود به وسیله سنت مذهبی

دینی دیگر اقدام کند» (Clooney, 2010: 10).

در این سه مدل، مقایسه، مؤلفه‌ای مشترک است و از امتیازات این روش‌ها در شمار است. مقایسه، امکان شناخت را فراهم می‌آورد. زیرا هیچ شناختی بدون مقایسه به دست نمی‌آید و هیچ اندیشه و پژوهشی بی مقایسه شدنی نیست. ارسطو از طریق مقایسه دولت‌شهرهای گوناگون یونان و هردوت به مقایسه میان جهان یونان و غیر یونان پرداخت (مکی و مارشال ۱۳۷۸: ۲۸۷). منتسکیو، کنت، و دورکیم نیز با بهره‌گیری از منطق مقایسه جوامع در صدد فهم پدیده‌های آنها برآمدند. در دنیای اسلام نیز، شیخ طوسی، از علمای بزرگ شیعه، در کتاب *الخلاف* چندین هزار مسئله در ابواب مختلف فقه در مذاهب مختلف اسلامی را از طریق مقایسه بررسی کرده است. حلّی، از فقهای بزرگ شیعه در قرن هفتم، نیز کتابی با عنوان *مختلف الشیعة فی احکام الشریعة* دارد که مطالعه‌ای مبتنی بر تحلیل مقایسه‌ای است. در روزگار معاصر نیز، کتاب *التفسیر الموضوعی* نوشته عبدالحیّ الفرماوی تفاسیری هستند که با استفاده از تحلیل مقایسه‌ای نوشته شده‌اند. این توجه عمیق به روش تحلیل مقایسه‌ای نشان می‌دهد که مطالعه تطبیقی علی‌رغم نوبودن، از اهمیت و پیشینه‌ای کهن برخوردار است.

در این تعریف، مقایسه، بیشتر به تحلیل داده‌ها معطوف است. مقایسه رویه‌ای است عقلایی که پژوهشگر را در درکی عمیق‌تر از موضوع توانا می‌کند (Fredericks, 2010: 11)، به این معنا که پژوهشگر در مقام داوری و تحلیل داده‌ها با بهره‌گیری از مقایسه به فهمی موشکافانه‌تر از موضوع دست می‌یابد. این کار، خردورزی محقق را افزایش داده، به او این امکان را می‌دهد که با برقراری گفت‌وگو میان داده‌ها آنها را در پرتو یکدیگر فهم کند و از این رهگذر به یافته‌های معنادار دیگری دست یابد؛ یافته‌هایی که بی‌گمان در تحلیلی غیرمقایسه‌ای هرگز آشکار نمی‌شوند.

الاهیات تطبیقی و دین‌پژوهی تطبیقی

یکی از مسائل در خصوص «الاهیات تطبیقی»، اشتباه‌گرفتن آن با «دین‌شناسی تطبیقی» (comparative religion) است. این مسئله بیش از هر چیز در بی‌توجهی به تفاوت معنای «دین» و «الاهیات» ریشه دارد. در حالی که «دین» به قضایا و آموزه‌های مشخص

موجود در متون مقدس اطلاق می‌شود، «الاهیات» معمولاً به دانشی اشاره دارد که دربارهٔ این آموزه‌ها و مشخصاً آموزهٔ خدا بحث می‌کند (Burrell, 1994: 12). الاهیات تلاشی بشری است که بیشتر با هدف یاری‌رساندن به دینداران برای شناخت عمیق‌تر دین خودشان شکل می‌گیرد (Migliore, 2004: 8). بدین معنا الاهیات را باید از مقولهٔ معرفت دانست و دین را باید متعلق یا موضوع آن به شمار آورد. در حالی که دین تطبیقی به دنبال مقایسهٔ آموزه‌ها، اعمال و آیین‌های مقبول نزد دینداران و بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های سنت‌های مختلف مذهبی از نگاهی بی‌طرفانه است، الاهیات تطبیقی به مقایسهٔ دانش‌هایی می‌پردازد که در میان هر گروه مذهبی مسئولیت تبیین و دفاع از آن آموزه‌ها و احکام را بر عهده دارند؛ یا آن‌گونه که فرانسیس کلونی می‌گوید: «دین تطبیقی مطالعهٔ اندیشه‌ها، آرمان‌ها، و اخلاقی است که میان دست‌کم دو سنت یافت شوند؛ در حالی که الاهیات تطبیقی بر سنت‌ها و فهم متکلمان از آن آموزه‌ها معطوف است» (کلونی، ۱۳۹۰: ۴۳).

دین‌شناسی تطبیقی، مطالعهٔ تطبیقی ادیان یا دین تطبیقی را ماکس مولر (۱۸۲۳-۱۹۰۰) در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم پایه‌گذاری کرد. این دانش با کنار هم قرار دادن آموزه‌های ادیان مختلف به منظور بررسی و مقایسهٔ دقیق آنها، زمینهٔ معتبری برای ارزیابی‌شان فراهم می‌آورد (شارپ، ۱۳۷۹: ۳۶). دین‌شناسی با این تعریف با الاهیات متفاوت، و از شاخه‌های دین‌پژوهی است. بر اساس تمایز مطرح‌شده میان الاهیات تطبیقی و دین تطبیقی، کتاب یهودیت، مسیحیت و اسلام نوشتهٔ اف. ئی. پیترز یا کتاب تاریخ خدا/ نوشتهٔ آرمسترانگ بیش از آنکه الاهیات تطبیقی باشند، دین تطبیقی هستند. چون هر دو نویسنده بیشتر بر تحولات تاریخی یا فهم هرمنوتیکی آموزه‌های دینی تأکید دارند تا بر الاهیات به مثابه دانشی که به این فهم‌ها معطوف است.

الاهیات تطبیقی: شباهت‌کاوی

آنچه این سه گونه از مطالعهٔ تطبیقی را از هم متمایز می‌کند، هدف از مقایسه است. در گروه اول از مطالعات تطبیقی، هدف از مقایسه دست‌یابی به شباهت‌ها و تمایزها است. در این روش محقق می‌کوشد با فراغت ارزشی، نخست به فهم دو یا چند سنت دینی بپردازد و سپس از رهگذر مقایسه و شباهت‌یابی به داده‌های معنادار تازه‌ای دست

یابد؛ و البته همیشه کار به اینجاها پایان نمی‌یابد و ممکن است محقق مبتنی بر مشابَهت و تمایز بخواهد به نوعی داوری دست بزند و سستی را بر دیگری ترجیح دهد؛ چیزی که فهد رومی در توضیح تفسیر تطبیقی به آن اشاره دارد:

مفسر، تمام نصوص، اعم از نصوص قرآنی، احادیثِ نبوی، روایات صحابه و تابعین، آرای مفسران و کتب آسمانی دیگر، را که دربارهٔ موضوع آیه یا آیات معینی از قرآن است، جمع می‌کند. سپس بین این نصوص، مقارنه کرده، آرا را موازنه می‌کند و رأی برتر را برمی‌گزیند (رومی، ۱۴۱۹: ۶۰).

به استناد همین تعریف از «تفسیر تطبیقی» است که فهد الرومی معتقد است لازم است برای اثبات برتری قرآن و فضیلت آن بر کتب قبل و نیز بیان وجوه تحریف و تغییر در آن کتب و همچنین به دست دادن شواهد موافق از آن کتب در تفسیر قرآن، مطالعات تطبیقی میان قرآن و تورات یا انجیل انجام پذیرد (همان: ۶۲).

از سخن فهد الرومی که بگذریم، روشن است که این سبک از الاهیات تطبیقی خصلت مدافعانه‌جویانه ندارد، و نمی‌توان از آن انتظار اثبات برتری سستی دینی بر دیگری را داشت. زیرا آن‌گونه که جیمز کلارک، از پیشگامان این روش، می‌گوید این سبک از الاهیات تطبیقی «دگماتیک نیست و به سنت‌های دینی بدون داوری به مثابه پدیده‌ها نگاه می‌کند» (Clarke, 1871: 3). در این روش از الاهیات تطبیقی همدلی با پیروان دیگر ادیان، اصلی محوری است. البته این همدلی صرفاً برای احترام به باورداشت‌های دیگران نیست، بلکه به این دلیل است که در آموزش آکادمیک و منطق تحقیق علمی «فقط از طریق دیدن سنت‌های دینی از زاویهٔ نگاه کسانی که در آن سنت‌ها زندگی می‌کنند می‌توان آنها را فهمید» (Moyaert, 2012)؛ و این بدان معنا است که الاهیات تطبیقی، فرصت داوری دربارهٔ سنت‌های دینی را به پژوهشگر نمی‌دهد (Clarke, 1871: 3).

نکتهٔ مهم روش‌شناختی در این مدل از الاهیات تطبیقی آن است که مشابَهت‌ها باید به امور حیاتی و محوری دو پدیده اشاره داشته باشند؛ و نیز، محقق را به نتایج معناداری برسانند. مشابَهت دو الاهیات در امور جزئی و غیرمهمی که به ماهیت آن دو بازگشت ندارند، نمی‌تواند اهمیت چندانی داشته باشد. همچنین، اگر الاهیات‌دان صرفاً فهرستی

از مشابهت و تمایز به دست دهد و آنها را به نتایج معنادار دیگری نرساند، باز هم کاری درخور انجام نداده است.

این گونه از الاهیات تطبیقی، با معضلات عمیقی روبه‌رو است. نخستین معضل به مفروض اولیه و بنیادین آن باز می‌گردد. معرفت‌شناسی اُنسی (insider epistemology) محل ادعای این مطالعه عمیقاً با تردید روبه‌رو است. ادعای «شما باید همان کسی باشید که می‌خواهید او را بشناسید» به خودی خود نافی وجود هر گونه مشابهت میان سنت‌های الاهیاتی است. طبیعی است که زن هندویی که در خیابان‌های کثیف دهلی زندگی می‌کند با مرد ثروتمندی که در خیابان شانزلیزه پاریس روزگار می‌گذراند مشابهت بسیار کمی در فهم آموزه‌های مذهبی خود دارند، حتی اگر هر دو به یک دین معتقد باشند. به‌سختی می‌توان میان جهان‌معنای الاهیاتی این دو مشابهت‌های معناداری یافت. بر اساس ادعای این الاهیات، فقط شخص پروتستان می‌تواند سنت دینی پروتستانتیزم و الاهیات در پیوند با آن را فهم کند و برای فهم سنت دینی کاتولیک حتماً باید کاتولیک بود. اگر سخت‌گیرانه بخواهیم نگاه کنیم، ادعای یادشده سنگ بزرگی است که نشانه نزدن است و به معنای خدعه‌ای بزرگ (فی، ۱۳۸۹: ۳۵-۳۸).

از زاویه دیگر، ادعای «من باید آنی باشم که می‌خواهم آن را بشناسم» به اینجا می‌انجامد که در سنت‌های دینی هیچ دو چیزی آن‌قدر به هم شبیه نیستند که مقایسه آنها مشروع باشد. زیرا آموزه‌های الاهیات موضوعات عینی، ثابت، و بدون ارتباط با ذهنیت کنشگران نیستند. در مطالعه تطبیقی، پژوهشگر با فهم و ذهنیت بافمند دینداران روبه‌رو است. به همین دلیل مشابهت میان آموزه‌های دینی ممکن است صرفاً مشابهتی در اندازه اشتراک لفظی باشد و نه بیشتر. برای نمونه، کسی که بخواهد الاهیات شکل‌گرفته بر گرد مفهوم «خدا» یا «آخرت» را در سنت‌های دینی یهودیت و اسلام با هم مقایسه کند، باید بداند که این مفهوم در دو جهان‌معنا و در پیوند با مفاهیم دیگر است که معنا می‌دهد. این دو جهان‌معنا ممکن است چنان از هم دور باشند که مقایسه آن دو برای به دست آوردن مشابهت‌های معنادار، موجه نباشد.

الاهیات تطبیقی: بررسی تاریخی

مطالعه تطبیقی در این رویکرد، مطالعه‌ای توصیفی تاریخی است. این الاهیات نیز

برخلاف تلقی رایج از الاهیات، که دانشی هنجاری و مدافعه‌گرانه است، دارای صبغه شدید غیرهنجاری و مقایسه‌ای است و هرگز نباید آن را با علم کلام رایج یا دفاعیات کلامی یکی انگاشت (کلیم‌کیت، ۱۳۷۹: ۱۹۳). برخلاف رویه‌های متکلمان سنتی، نتایج نهایی اقدامات پژوهشگران در این الاهیات تطبیقی، هیچ‌گاه از پیش مشخص نیست. آنان خود را ملزم به اثبات یا رد عقاید خاصی نمی‌دانند. تلاش آنان ریشه‌یابی باورداشت‌ها و برساخت آنها در سنت‌های دیگر است. کتاب *اسطوره‌های یونانی و راز مسیحی*^۱، نوشته هوگو رینر (Hugo Rahner)، و نیز کتاب *اندیشه عربی و جایگاه آن در تاریخ*^۲ نوشته د. لیزی اولیری (De Lacy O Leary) که از هم‌کاسه‌بودن سنت‌های دینی پیرامون دریای مدیترانه سخن گفته‌اند، و همچنین کتاب *فلسفه علم کلام*، نوشته ولفسن، و نیز کتاب *بازتاب‌های کلام/اسلامی در فلسفه یهود*، نمونه‌های آشکاری از این سبک الاهیات تطبیقی هستند.

این الاهیات در حقیقت مطالعه‌ای تاریخی است و ادیان منطقه‌ای را به مثابه امری واحد بررسی می‌کند. به همین دلیل، در این رویکرد الهی‌دان می‌کوشد وجود مشابهت را در تحلیلی تاریخی، به داد و ستد ادیان با یکدیگر ترجمه کند. از شرایط الهی‌دان تطبیقی در این روش، نداشتن تعلق به این سنت‌ها است. به همین دلیل از این الاهیات نمی‌توان انتظار داشت که خصلت مدافعه‌جویانه داشته باشد یا برتری سنتی دینی را به دیگری نشان دهد. پژوهشگر این گونه از الاهیات، هر چه از سنت‌های دینی فارغ‌دل‌تر باشد بهتر می‌تواند مطالعه خود را سامان دهد و اساساً بهترین کسی که می‌تواند از عهده این الاهیات برآید کسی است که تعلق به هیچ‌کدام از نظام‌های دینی در دست مطالعه نداشته باشد.

این الاهیات بیش از آنکه برای دفاع از سنت‌های دینی مفید باشد، نوعی شیوه نقّادی است. ماهیت تاریخی‌بودن آن برای مؤمنان به سنت‌های دینی معضلی بزرگ است. در حقیقت، هیچ چیز به اندازه بررسی تاریخ هر باورداشت، آن را در معرض ویرانی قرار نمی‌دهد. زیرا نگاه تاریخی به الاهیات در ادیان مختلف زمینه نقد و تردید در اصالت آنها را فراهم می‌آورد.

الاهیات تطبیقی: در جست‌وجوی نوفهمی

این رویکرد الاهیاتی بیشتر بر اندیشه‌های فرانسیس کلونی (Francis Xavier Clooney)، الاهی‌دان معاصر آمریکایی، مبتنی است. بر اساس آنچه او می‌گوید:

الاهیات تطبیقی نشانگر تکاپوی ایمانی است در جهت جست‌وجوی فهم، که ریشه در خاک یک سنت ایمانی خاص دارد، اما با آغاز از همین سنت مفروض، خود را جهت آموختن از دیگر سنت یا سنت‌ها به مخاطره می‌اندازد. این آموخته‌ها، در مواجهه با سنت‌های دیگر، از آن‌رو جست‌وجو می‌شوند که قادرند به بصیرت‌های الاهیاتی ما از دین، مبدأ روحی تازه بدمند (کلونی، ۱۳۹۰: ۴۴).

این معنا از الاهیات تطبیقی نیز بر پایه مقایسه استوار است؛ اما بالذات در پی اعلام برتری دین یا الاهیات خاصی در فرآیند مقایسه نیست. همچنین، تلاش برای درک مشابَهت به معنای آن نیست که صورت مشترکی برای دو آموزه الاهیاتی معرفی شود؛ بلکه این الاهیات رویه‌ای اندیشه‌ورزانه و تطبیقی است به منظور آنکه بتوانیم خود را در پرتو الاهیات دیگری نظاره کنیم و توضیح دهیم. اگرچه این سبک از الاهیات با درک مشابَهتی ساده میان ما و دیگری آغاز می‌شود و این شباهت ما را بر آن می‌دارد که سنت خود را در کنار دیگری قرار داده و با کمک آن توضیح دهیم، اما این مشابَهت هیچ وقت هدف نهایی و بالذات ما نیست؛ ما از رهگذر این تشابه قرار است جنبه‌های دیگری از ایمان خود را آشکار، و فهم کنیم؛ جنبه‌هایی که در منطق غیرمقایسه‌ای پنهان می‌ماند. بر این اساس، این امکان را فراهم خواهد آورد که ضمن وفاداری به سنت دینی خود، به مطالعه سنت دینی دیگری پرداخت و امیدوار بود که از این طریق به درکی تازه از سنت دینی خود دست یافت.

بی‌تردید این الاهیات فقط از کسانی برمی‌آید که ضمن پای‌بندی و تعهد به سنت دینی خود، خودشان را در معرض گفت‌وگو با سنت‌های دینی دیگر قرار می‌دهند. الاهیات تطبیقی به این معنا بیندینی است و در جایی میان گفت‌وگوی سنت‌های دینی قرار دارد. اگر کسی خود را از سنت دینی دیگر محروم کند یا به بهانه نگرانی از کم‌رنگ‌شدن سنت دینی خود، از مطالعه و شنیدن سنت دینی دیگری بپرهیزد، بسیاری

از امکان‌ها را از دست خواهد داد که مهم‌ترینش امکان درک عمیق‌تر سنت خود است. زیرا الاهیات‌دان به تجربه‌های دیگران در فهم و تفسیر اعتقادات خود نیاز دارد. به همین دلیل است که کلونی نام این الاهیات را «الاهیات سازنده» (constructive theology) می‌گذارد.

الاهیات سازنده، الاهیاتی مبتنی بر ایمان است. الاهیات‌دان همواره بر ایمان خود تأکید دارد و لازم نیست نقش افراد بی‌تعلق را بازی کند. این الاهیات ضمن تمرکز بر ایمان، بر چند سنت دینی هم تمرکز دارد. به همین دلیل این شاخه از الاهیات صرفاً بیان و تکرار آموزه‌ها و روش‌های از پیش آشنا و دانسته‌شده نیست؛ بلکه پژوهشگر به دلیل نزدیک‌شدن به سنت‌های دینی دیگر می‌تواند ایمان خود را در قالب گزاره‌ها و مفاهیم تازه‌ای بیان کند (همان: ۴۸). شرط اساسی الاهیات سازنده نزدیک‌شدن عمیق به سنت‌های دیگر است؛ «این شیوه تمرینی است برای در امان نگه‌داشتن خود از آسیب‌هایی که در کژتابی‌های ذهنی و تخیلات و نیز جهت‌گیری‌های عاطفی وجود دارد» (Colony, 2008: 13).

این معنا از الاهیات تطبیقی، نه دغدغهٔ مشابهت‌یابی برای رسیدن به اندیشه‌های بهتر را دارد و نه دلمشغول‌ریشه‌یابی آموزه‌ها و بررسی تاریخی آنها است، بلکه دغدغهٔ اصلی و نخست این الاهیات فهم بهتر سنت دینی خویش است (Fredriks, 2004: 179). این هدف را می‌توان در مطالعهٔ کیت وارد (Kit Ward) دید. این الاهی‌دان انگلیسی در کتاب دین و جامعه^۳ تمامی مضامین بنیادین موجود در سنت الاهیاتی مسیحی را به وسیلهٔ آموزه‌های یهودی، اسلامی، هندویی، و بودایی بررسی کرده است. از باب نمونه، او می‌کوشد مفهوم «جامعه» در کلیسای مسیحی را به وسیلهٔ مفهوم «اسرائیل» در یهودیت، مفهوم «امت» در اسلام، و مفهوم «سامپرادایا» (Sampradaya) در دین هندویی توضیح دهد.

یکی از مشخصه‌های الاهیات تطبیقی آن است که به ویژگی‌ها و جزئیات دیگر سنت‌های دینی می‌پردازد و کمتر به نظام و روش کلی آن توجه می‌کند (Clooney, 1995: 522). به بیان دیگر، «الاهیات تطبیقی، به طور کلی از رویکرد میکرولوژی و جزئی‌نگر آن قابل شناخت است» (Stosch, 2011: 12). به همین دلیل است که الاهیات تطبیقی نمی‌تواند نظریه‌ای جهان‌شمول به دست دهد. میدان جست‌وجوی او محدود است و به

همین دلیل نتایجی که از این طریق به دست می‌آیند نمی‌توانند به صورت نظریه‌ای جهانی دربارهٔ ادیان و حقیقت عرضه شوند (Clooney, 2001: 14) و این تفاوت اصلی الاهیات تطبیقی با الاهیات ادیان است.

خُرده‌گرا بودن الاهیات تطبیقی می‌تواند به گونه دیگری هم، معنا شود. این روش مدعی فهم سنت دینی دیگر به شکل کامل نیست. زیرا «ناممکن است که سنتی دینی به طور کامل و به مثابه یک کل، به وسیلهٔ سنت دینی دیگر فهم شود» (Stosch, 2011: 21). الاهیات تطبیقی فرانسیس کلونی زمین بازی مسائل ریز الاهیاتی است. مسائلی که از پیش تعیین نشده‌اند و در نتیجهٔ دوره‌گردی در سنت دیگری و مطالعهٔ آن فراهم می‌آیند. به همین دلیل دغدغه‌های این الاهیات از هر الاهیات دیگری روزآمدتر است.

الاهیات تطبیقی، قرآن و کتاب مقدس

چیزی بهتر از نمونه‌ای روشن نمی‌تواند الاهیات تطبیقی در معنای سوم را برای ما فهم‌پذیر کند. از میان مفسران شیعه و سنی، هستند افرادی که به دلیل وجود پاره‌ای موضوعات مشترک میان قرآن و کتاب مقدس به منابع یهودی و مسیحی رجوع کرده و از این رهگذر قرآن را تفسیر کرده‌اند. محمدحسین طباطبایی از جملهٔ این مفسران است. از باب نمونه، او در گزارش قرآن از حضرت سلیمان (ع) (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۶۸/۱۵) یا گزارش قرآن کریم از حضرت موسی (ع) در سورة قصص آیات ۲۹ تا ۴۲ (همان: ۴۴-۴۶) یا موضوعات دیگر به منابع یهودی مراجعه کرده است. در این خصوص، وی مفهوم «سوء» در «من غیر سوء» را که آیهٔ ۳۳ سورة قصص بدان اشاره کرده به «برص» معنا کرده است؛ توصیفی که بی‌گمان به سنت دینی یهودی ناظر است: «منظور از سوء برص است و این تعریضی به تورات است که در نقل این بخش از داستان می‌گوید: «چون دست به گریبان خود برد و آن را بیرون آورد، اینک دست او مثل برف مبروص شد»» (همان: ۳۳/۱۶).

نمونهٔ دیگری که شاید توجه به آن کمک بیشتری به ما کند از این قرار است: قرآن کریم در توصیف حضرت ابراهیم (ع) می‌گوید: «واذکر فی الکتاب ابراهیم انه کان صدیقا نبیاً» (مریم: ۴۱). مفسران برای توضیح کلمهٔ «صَدِیق» معمولاً آن را به معنای لغوی‌اش، یعنی راست‌گویی» برگردانده‌اند: «آنچه را که انجام می‌دهد می‌گوید، و آنچه

را که می‌گوید انجام می‌دهد، و میان گفتار و کردارش تناقضی نباشد» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۷۳/۱۴). احتمالاً این معنا باید درست باشد؛ ولی اگر کسی گذرش به سنت دینی یهودیت افتاده باشد می‌داند که مفسران یهودی «صدیق» (Zeddiq) را آرمان اخلاقی یهود دانسته‌اند (Cohn-Sherbok, 2003: 343)، اگرچه در این سنت تلاش روشنی برای توضیح این مفهوم نشده است، ولی از نگاه این مفسران، سخنان حزقیال در ذیل نظریه پاداش و عقاب او می‌تواند «صدیق» را توضیح دهد:

و اگر کسی عادل باشد و انصاف و عدالت را به عمل آورد و بر کوه‌ها نخورد و چشمان خود را به سوی بت‌های خاندان اسرائیل برنیافزاید و زن همسایه خود را بی‌عفت نکند و به زن حائض نزدیکی ننماید و بر کسی ظلم نکند و گرو قرض‌دار را به او رد نماید و مال کسی را به غصب نبرد، بلکه نان خود را به گرسنگان بدهد و برهنگان را به جامه بپوشاند و نقد را به سود ندهد و ربح نگیرد، بلکه دست خود را از ستم برداشته، انصاف حقیقی را میان مردمان اجرا دارد و به فرایض من سلوک نموده و احکام مرا نگه داشته به راستی عمل نماید، خداوند یهوه می‌فرماید آن شخص عادل (صدیق) است (۱۸: ۵-۹).

مفسران تورات معتقدند نمونه عینی و تاریخی «صدیق» حضرت ابراهیم (ع) است. زیرا او در رابطه با خدا حرف‌شنو و در رابطه با مردم و ساکنان شهر سدوم فروتن، سخاوتمند و مهربان بود (Cohn-Sherbok, 2003: 343). حال اگر مفسران قرآن کریم با این قضایا در الاهیات یهود آشنا بودند، احتمالاً صدیق را، دست‌کم آنگاه که در توصیف حضرت ابراهیم (ع) به کار می‌رود، به گونه دیگری معنا می‌کردند. آگاهی از این قضایا می‌توانست تفسیر آنان را عمیق‌تر و تازه‌تر کند.

نتیجه

الاهیات تطبیقی علی‌رغم اهمیتی که دارد و توجهی که به آن می‌شود، همچنان پوشیدگی‌هایی دارد. از سال ۱۸۷۱ که جیمز کلارک بر این مفهوم تأکید کرد تا کنون الاهیات‌دان‌های بسیاری کوشیده‌اند آن را به کار ببندند. دیوید تریسی در مقاله‌ای با عنوان «الاهیات تطبیقی» که در *دائرةالمعارف دین* عرضه کرد کوشید تا اندازه‌ای ادبیات

این روش را روشن کند. با این حال تحولات این دانش از آن مقاله عبور کرده و الاهی‌دان‌هایی چون فرانسیس کلونی روشی تازه برای آن معرفی کرده‌اند. مستند به ادبیات موجود، می‌توان سه گرایش اصلی در این زمینه از هم تمییز داد؛ نخست، الاهیات تطبیقی به معنای تلاش برای کشف بیشترین مشابهت میان دو یا سه سنت دینی؛ دوم، الاهیات تطبیقی به معنای بررسی تاریخی دو یا چند سنت الاهیاتی به منظور نشان‌دادن میزان اصالت و داد و ستد آنها و نیز آشکارکردن سیر تحولات و بر ساخته‌شدن آموزه‌ها و آیین‌های خاص در سنت‌های مختلف؛ و سوم، الاهیات تطبیقی به مثابه مقایسه دو سنت دینی برای تجدید زمینه‌های فهم سنت خودی.

این درست است که در هر سه مدل از الاهیات تطبیقی مقایسه، رویه‌ای کلی و مقبول است، ولی هدف از مقایسه سبب شده است آنها در اصول و مبانی نظری و نیز ماهیت و اهداف تفاوت‌های چشمگیری داشته باشند. در رویکرد مشابهت‌یابانه مقایسه برای دستیابی به بیشترین مشابهت و تمایز رخ می‌دهد و گاه این کار با هدف نشان‌دادن برتری دینی بر دین دیگر اتفاق می‌افتد. در رویکرد دوم، هدف از مقایسه بررسی تاریخی شکل‌گیری سنت‌ها و گاه آموزه‌های ادیان و نیز نشان‌دادن داد و ستد میان آنها است. اما در مدل سوم، هدف از مقایسه دیدن روح تازه به سنت الاهیاتی خویش و توسعه و تعمیق فهم موجود از سنت دینی خویش است.

گونه	روش	رویکرد	هدف	خصلت
مشابهت‌یابانه	مقایسه	هرمنوتیکی	رسیدن به بیشترین مشابهت‌ها	همدلانه و معرفت‌انسی
بررسی تاریخ	مقایسه	تاریخی - هرمنوتیکی	بررسی دگرگونی‌ها و بر ساخته‌شدن آموزه‌ها	انتقادی - تحلیلی
نوفهمی	مقایسه	هرمنوتیکی	فهم، تعمیق فهم یا بازسازی فهم سنت دینی خود	تفسیری و مدافعه‌گرایانه

به باور نویسنده، مناسب‌ترین روش برای کسانی که حتی به هنگام مطالعه علمی، دغدغه التزام به سنت دینی خود و نیز فهم و دفاع از آن را دارند، صورت سوم از این الاهیات است. در دو صورت دیگر، مطالعه تطبیقی رویه‌ای غیردینی دارد و پژوهشگر می‌کوشد به سنت‌هایی که آنها را با هم مقایسه می‌کند بی‌تعلق باشد. در حالی که سومین صورت از الاهیات تطبیقی، با هدف تجدید زمینه‌های فهم سنت دینی خودی انجام می‌شود و خصلتی مدافعه‌جویانه دارد.

پی‌نوشت‌ها

1. *Greek Myth and Christian Mystery*
2. *Arabic Thought and its Place in History*
3. *Religion and Society*

منابع

قرآن کریم.

کتاب مقدس (بی تا). انجمن کتاب مقدس، نشر ایلام.

پینرز، اف. ای. (۱۳۸۴). یهودیت، مسیحیت، اسلام، ترجمه: حسین توفیقی، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.

تریسی، دیوید (۱۳۷۴). «الاهیات تطبیقی»، ترجمه: بهاءالدین خرمشاهی، در: ارغنون، ش ۵ و ۶، ص ۲۷۱-۲۹۲.

الرومی، فهد بن عبد الرحمن بن سلیمان (۱۴۱۹). بحوث فی اصول التفسیر و مناهجه، ریاض: بی نا. شارپ، اریک (۱۳۷۹). «مطالعه تطبیقی ادیان»، ترجمه: بهروز جندقی، در: معرفت ادیان، ش ۳۴، ص ۲۶-۲۸.

طباطبائی، سید محمدحسین (۱۴۱۷). المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی. فی، برایان (۱۳۸۹). پارادایم شناسی علوم انسانی، ترجمه: مرتضی مردیها، تهران: پژوهشگاه مطالعات راهبردی.

کلونی، فرانسیس (۱۳۹۰). «درآمدی بر الاهیات تطبیقی»، ترجمه: مالک شجاعی جوشقانی، در: کتاب ماه دین، ش ۱۷۰، ص ۴۳-۴۹.

کلیم کیت، هانس (۱۳۷۹). مقدمه ای بر الاهیات معاصر، ترجمه: همایون همتی، تهران: انتشارات نقش جهان.

المشنی، مصطفی ابراهیم (۱۴۲۷). «التفسیر المقارن: دراسة تأصيلية»، در: الشریعة والقانون، العدد السادس والعشرون، ص ۱-۶۹.

مک کی، تام؛ مارشال دیوید (۱۳۷۸). روش مقایسه ای در روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه: امیرمحمد حاج یوسفی، تهران: مطالعات راهبردی.

Arweck, Elisabeth; Stringer, Martin D. (2002). *Theorizing Faith: the Insider/Outsider Problem in the Study of Ritual*, Birmingham: The University of Birmingham Press.

Burrell, David (1994). *Freedom and Creation in Three Traditions*, Notre Dame: University of Notre Dame Press.

Clarke, James Freeman (1871). *Ten Great Religions: An Essay to Comparative Theology*, Boston.

Clooney, F. (2001). *Hindu God*, Oxford: London.

Clooney, F. (2010). *Comparative Theology: Deep Learning across Religious Borders*, Chichester, England: Wiley-Blackwell, ISBN 978-1-4051-7973-7.

Clooney, F. (1995). "Comparative Theology: A Review of Recent Books (1989-1995)", in: *Theological Studies*, 56 (3): 521-550.

- Clooney, Francis X. (2008). *Beyond Compare: St. Francis de Sales and Sri Vedanta Desika on Loving Surrender to God*, Washington: Georgetown University Press.
- Cohn-Sherbok, Dan (2003). *Judaism*, New York: Routledge.
- Fredericks, James L. (2010). "Introduction", In: Clooney, Francis X., *The New Comparative Theology: Interreligious Insights from the Next Generation*, London: T & T Clark International.
- Fredricks, James L. (2004). *Faith among Faiths*, New York: Paulist Press.
- Migliore, Daniel L. (2004). *Faith Seeking Understanding: An Introduction to Christian Theology*, 2nd ed., Grand Rapids: Eerdmans.
- Moyaert, Marianne (2012). "Recent Developments in the Theology of Interreligious Dialogue: From Soteriological Openness to Hermeneutical Openness", in: *Modern Theology*, 28 (1): 25–52.
- Stosh, Klaus van (2011). "Comparative Theology as Challenge for the Theology of the 21 st Century", in: *Religious Inquiries*, v. 1, pp. 5-26.